پیشخوان

در حاشیه انتشار «انگلیس و سر عبدالبهاء»

روایت دین‌سازی!

محمد آل بویه

شاید کمتر حرکت فرقه‌ای را بتوان ظرف چندین سده گذشته سراغ داشت که به اندازه شیخیه و بابیه، ازلیه و بهائیه مورد بحث و تحقیق شناسایی و رد قرار گرفته باشد. میزان توجه و واکنش به این دست‌ساخته امپراتورهای مقتدر فاسد عثمانی، روس تزار و انگلیس مکار به‌قدری گسترده بوده و هست که هر چه ارائه می‌شود، به‌نوبه خود تازگی دارد و بعضاً با این سؤال همراه است که چرا این قدر در قبال چند مسلک سیاسی شبه‌دینی، حساسیت و واکنش نشان داده‌اند و اینکه ادامه می‌دهند؟ خود این پدیده که چرا با واکنش‌های تند و ادامه‌دار مواجه شده، موضوع بسیار حساس و مهمی است که با مطالعه آثار مخالفان نقاد شیخیه، بابیه و بهائیه می‌توان فهمید و پی برد موضوعات با اهمیت بسیار زیادی استمرار برخورد با شیخیه، بابیه و بهائیه را فراهم آورده است.

۱ـ نقش بیگانگان عقیدتی و سیاسی در «کاشت و برداشت» از این تشکیلات دست‌ساخته عثمانی، روس تزار و انگلیس که امروزه در خدمت امریکاست.

۲ـ ساختارشکنی سیاسی به‌منظور برخورد همه‌جانبه با مرجعیت مقتدر شیعه در مقام نیابت عامه دوران غیبت. تنها نهاد صد در صد مشروع دینی با استعمار خارجی و استبداد داخلی.

۳ـ ساختارشکنی دینی که فرقه‌های مزبور با اعلام بابیت، رکن رابع، مهدویت، نبوت و الوهیت دنبال کردند و با حمایت انگلیس و امریکا تقویت شد.

۴ـ برخورد منحرفانه دست‌ساخته‌های استعمار سلطه‌جوی ضد اسلام با مبانی اعتقادی اسلامی.

۵ـ به انحراف کشاندن مسلمانان ناآگاه یا فریب دادن ساده‌لوحان برای عملی کردن اهداف شوم استعمار.

از جمله لحاظ‌ها و جهت‌هایی است که وظیفه برخورد

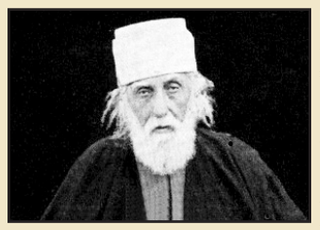

عباس افندی معروف به «عبدالبهاء»

با عوامل خارجی مذهب‌ساز و ایادی دست‌نشانده داخلی آن را در زمره فرایض ایمانی درمی‌آورد. البته باید توجه داشت ممکن است این فریضه ایمانی که باید به صورت‌های گوناگون انجام گیرد، به دلیل اِعمال نظریاتی سلیقه‌ای از مسیر اصلی خود منحرف شود و کج‌راهه‌ای را در عملکرد مسلمانی به وجود می‌آورد که اثر آن در جوامع اسلامی کمتر از دست‌ساخته‌های شبه‌دینی مخرب دیانت حقه نباشد. برای نمونه می‌توان وظایف دوران غیبت کبری را که با فضیلت «افضل اعمال شیعتنا انتظار الفرج» تعریف شده است، با اِعمال اظهارنظرهای سلیقه‌ای ابداعی که بعضاً با قرآن و سنت سازش ندارد، نه فقط بی‌ارزش سازند، بلکه مدینه فاضله را به مدینه فاسده‌ای که خواست دشمنان قسم‌خورده اسلام، خاصه تشیع است، تبدیل کنند. برای شناخت چنین خط انحرافی باید تصمیم‌ها و شکل انجام وظایف دوران غیبت حضرت امام قائم غایب موجود موعود را به آنچه معصوم(ع) تعیین فرموده است ارائه دهیم تا بدانیم آیا باید در مقابل مفاسد که دام و دانه استعمار خارجی است سکوت کرد تا تعجیل در فرج شود یا باید بنا بر اصل امر به معروف و نهی از منکر انجام وظیفه مسلمانی آن طور که معین کرده‌اند، عمل کرد؟

چنان که حضرت حجت بن الحسن (ارواحنا فداه) در رقیمه‌ای که شیخ مفید را مشرف به شرافت زیارت آن کرده، فرموده‌اند: «نَحْنُ وَ إِنْ كُنّا ثاوِين بِمَكانِنا النّائِي عَنْ مَساكِنِ الظّالِمِين، حَسَبَ الَّذي اَراناهُ اللهُ تَعالي لَنا مِنَ الصَّلاح، وَ لِشِيعَتِنا الْمُؤْمِنِينَ فِي ذلِك، ما دَوْلَه الدُّنيا لِلْفاسِقِينَ...»؛ یعنی اگرچه هم‌اکنون در مکانی دور از مساکن ستمگران به‌سر می‌بریم که این نیز بر حسب مصلحتی است که خداوند متعال به جهت ما و شیعیان ما اندیشیده، مادامی که دولت دنیا در دست فاسقان است، چنین باشیم.... این بهترین دستورالعمل برای تعجیل در امر ظهور است. یعنی باید با فساد، فاسقین، ستمگران و رواج‌دهنده فساد مبارزه کرد، نه اینکه سلیقه‌ای رواج داد در مقابل هر خلاف عفتی که عصمت جامعه را لکه‌دار می‌سازد، سکوت کنیم و خود را به این غلط قانع کنیم تا فساد عالم را نگیرد، امام زمان ظهور نمی‌کند.

به هر روی نگارش آثاری از قبیل «انگلیس و سر عبدالبهاء» که روشنگری می‌کند و ماهیت واقعی دین‌سازان و ایادی آنان را برملا می‌سازد، از جمله وظایف مسلمانی دوران غیبت است. هر گونه مسامحه و کوتاهی تقویت مسیرهایی است که استعمار برای تضعیف اسلام، خاصه تشیع تشخیص داده است.

به گیتی مزن جز به نیکی نفس
قدم زن تو در راه نیکان و بس

دختران دیپلمه مدرسه امریکایی‌ها در تهران

نظری بر ساختار و کارکرد سازمان‌های زنان در دوره رضاخان

ساختارشکنیِ بی‌فرجام!

محمدرضا کائینی

پس از به سلطنت رسیدن رضاشاه و در پی تغییر و تحولات اجتماعی مورد نظر استعمار، به‌ویژه در زمینه فعالیت‌های زنان، او تحت عنوان آزادی زنان و در واقع به تقلید از غرب اقدام به تشکیل جمعیت‌های زنان کرد و برای راه‌اندازی این گروه‌ها از کسانی کمک گرفت که اعتقادات دینی درستی نداشتند و تنها نشانه پیشرفت و تمدن در نگاه آنان اقتباس الگوهای غربی بود.[۱]

■■■

«جمعیت‌های زنان» در طریق ساختارشکنی فرهنگی

برای تحقق این اهداف نیاز به سازمان‌ها و مراکز متعددی بود تا برنامه‌های استعمار در جهت امحای ارزش‌های دینی و جایگزینی الگوهای غربی در سراسر کشور و در جامعه مذهبی ایران اجرا شوند.

یکی از این نهادها جمعیت‌های زنان بودند که تحت لوای آزادی زن از یوغ ستم سعی داشتند به شکل عمیقی در جامعه زنان نفوذ کنند و ارزش‌های دینی آنان را تغییر دهند و از این طریق نهاد خانواده و ارزش‌های دینی و ملی را مورد هجمه قرار دهند.

حکومت پهلوی اساساً برای غربی کردن جامعه ایرانی پدید آمد و رضاخان و دولتمردان دست نشانده او قصد داشتند هر چه سریع‌تر این تغییرات را ایجاد و تعمیق و ایرانی را سراپا فرنگی کنند! اینان برای اعمال سیاست‌های تجددگرایانه خود و در پی سیاست‌های استعمار بین‌الملل که کل خاورمیانه را مورد هدف قرار داده و پیش از رضاخان در ترکیه و با عملکرد آتاتورک موفق به ایجاد تغییرات سیاسی و اجتماعی بنیادین فراوانی شده بود، قبل از هر چیز، اصلی‌ترین نشانه تشخص قومی و ملی و دینی ایرانیان، یعنی پوشش زنان و مردان را نشان گرفت و کشف حجاب زنان را در دستور کار خود قرار دادند و بسیار مشتاق‌تر از آنچه که اربابانشان انتظار داشتند، به قلع و قمع نشانه‌های دینی و ملی پرداختند و در این راه حتی از کشتار و آزار متدینین نیز ابا نکردند.

مهم‌ترین مانع رضاخان در دستیابی به اهداف دین‌ستیزانه او اندیشه شیعی ایرانیان بود، لذا رضاخان ناچار بود برای رسیدن به مقصود از نهادها و عوامل اجرایی متعددی استفاده کند. با نگاهی اجمالی به سیاست‌های استعماری و تجددگرایی رضاخان، ماهیت و اهداف جمعیت‌های زنان در راستای سیاست‌های وی روشن می‌گردد.

زمینه‌های اجرایی شدن «کشف حجاب»

در تاریخ ۸ شهریور سال ۱۳۰۹، یازدهمین اجلاس بین‌المللی سازمان ملل متشکل از ۸ نخست‌وزیر و ۲۲ وزیر امور خارجه برگزار شد تا درباره رویکرد شرقی‌ها به تجدد مورد نظر غرب به بحث و بررسی بپردازد.

در سال ۱۳۱۰ مجلس شورای ملی، قانونی را تصویب کرد که بر اساس آن قرار شد از طرف جامعه بین‌الملل کمیسیونی برای جلوگیری از تجاوز به حقوق زنان در شرق به ایران اعزام شود.[۲] پس از آن اولین قوانین در باره کشف حجاب به تصویب رسیدند و با برپایی جشن‌هایی در مدارس دخترانه، اختلاط مردان و زنان در این جشن‌ها و اجرای برنامه‌های هنری توسط دختران بدون حجاب اولین اقدامات رضاخان برای کشف حجاب اجرا شدند.[۳]

با تقویت این سیاست‌ها توسط دولت، به‌تدریج حضور آموزگاران و دختران دانش‌آموز باحجاب در دبستان‌ها و دبیرستان‌ها ممنوع گردید و افسران ارتش نیز اجازه نداشتند همراه با همسران باحجاب خود در مجامع حضور پیدا کنند. در پی این اقدامات کارمندان دولت هم به‌تدریج تشویق شدند پوشش اعضای خانواده خود را به سبک و سیاق غربی تغییر دهند![۴]

در سال ۱۳۱۱ کنگره اتحادیه زنان شرق با حضور نمایندگان ۱۰ کشور در تالار وزارت فرهنگ در مسعودیه برگزار شد. موضوع این کنگره ترقی روزافزون زنان اروپایی و عقب‌ماندگی زنان کشورهای اسلامی و لزوم انجام اقدامات جدی توسط زنان روشنفکر ایرانی بود.[۵] بدیهی است که منظور از ترقی، چیزی جز کشف حجاب زنان نبود و زن ایرانی از تمدن و پیشرفت زنان دانشمند غربی نه خبر داشت و نه قرار بود در آن عرصه‌ها فعالیت کند. رضاشاه در این راستا به زنان طبقه مرفه و سیاسیون دستور داد تا در منازل خود نیز لباس‌های اروپایی بپوشند.[۶]

نکته جالب اینجاست که در زمانی که مردم ایران در فقر و فلاکت دست و پا می‌زدند و از ابتدایی‌ترین ضروریات زندگی محروم بودند، بالاترین اقلام رسمی واردات دولت کلاه زنانه بود![۷] در سال ۱۳۱۰ زنانی که می‌خواستند چادرشان را بردارند، تحت حمایت شهربانی قرار گرفتند.[۸]

از یک سو مجامع بین‌المللی در جهت اعمال سیاست‌های غربی‌سازی ملت‌ها به نفع جهان سرمایه‌داری و از سوی دیگر رضاخان با اعمال سیاست‌های تجددگرایانه به مقابله با تفکر شیعی مردم متدین ایران پرداختند. حکومت با استفاده از انواع شیوه‌های تبلیغاتی، جامعه را به سمت و سوی فرهنگ غربی سوق می‌داد. هر چند رضاخان برای ایجاد تحولات عجله زیادی داشت، ولی سقوط امان‌الله‌خان، پادشاه افغانستان که در پی تعجیل برای متجدد کردن سریع آن کشور روی داد، رضاخان و اربابانش را وادار کرد که در متجدد کردن جامعه مذهبی ایران احتیاط بیشتری به خرج بدهند.

بنابراین حکومت رضاخان ابتدا با بهره‌گیری از روشنفکران و تحصیلکرده‌های مستفرنگی که اعتقادات دینی عمیقی نداشتند و دلباخته فرهنگ غرب بودند، مدت‌ها قبل از کشف حجاب، از طریق روزنامه‌ها و مجلات به ترویج و زمینه‌سازی برای تبلیغ آزادی به سبک زنان غربی و مدل لباس و زندگی آنان پرداخت و در بسیاری از این نشریات، مردان صاحب‌منصب، سیاسیون و نویسندگان و متجددین مقاله‌های فراوانی را علیه حجاب نوشتند.[۹]

سفر رضاخان به ترکیه، بستر ساز بی‌حجابی اجباری

در سال ۱۳۱۳ رضاشاه برای آشنایی نزدیک با آثار اقدامات تجددگرایانه آتاتورک به ترکیه سفر کرد. او پس از مراجعت به کشور رسماً به وزیر فرهنگ وقت، علی‌اصغر خان حکمت دستور داد که برنامه کشف حجاب را در مدارس اجرا کند.[۱۰]

در پی این دستور، اقدامات زیر انجام شد:

۱- اختلاط مدارس تا پایه چهارم ابتدایی

۲- برپایی جشن با حضور مردان در مدارس دخترانه

۳- تأسیس کانون بانوان.[۱۱]

همزمان جمعیت‌های زنان نیز مأموریت یافتند با تشکیل جلسات سخنرانی و سمینارها به انتقاد از حجاب زنان به عنوان عامل محدودیت و نادیده گرفته شدن حقوق آنان بپردازند و نخستین گام در جهت آزادی زن را کشف حجاب معنا کنند.

در اردیبهشت ۱۳۱۴ کانون بانوان به ریاست شمس پهلوی و با همکاری وزارت معارف به عنوان نخستین جمعیت زنان و با حمایت رسمی دولت آغاز به کار کرد. مهم‌ترین وظیفه این کانون بسترسازی برای ایجاد شرایط مناسب برای کشف حجاب زنان بود. بدرالملوک بامداد از اعضای هیئت مدیره کانون بانوان می‌نویسد: «ضمن انجام سایر اقدامات، منظور اصلی کانون کنار نهادن تدریجی چادر سیاه بود؛ به این ترتیب که زنان عضو جمعیت خانواده‌های خود را راضی و یکی یکی به برداشتن چادر مبادرت می‌کردند.»[۱۲]

در اکثر جلسات سخنرانی کانون بانوان، محور بحث ضدیت با حجاب بود. در اساس‌نامه کانون بانوان، اهداف اصلی آن چنین ذکر شده‌اند:

۱ـ تربیت فکری و اخلاقی بانوان، تعلیم خانه‌داری و پرورش طفل بر اساس قواعد علمی به‌وسیله خطابه‌ها، نشریات، کلاس‌های اکابر و...

۲ـ تشویق به ورزش برای تربیت بدنی بر اساس اصول صحیح

۳ـ تشکیل مؤسسات خیریه برای کمک به مادران بی‌بضاعت و اطفال بی‌سرپرست

۴ـ تشویق به رعایت سادگی در زندگی و استفاده از کالاهای وطنی[۱۳]

همزمان با این اقدامات طرح تغییر لباس و پوشش مردان نیز اجرا شد.[۱۴]

در سال ۱۳۱۴ برنامه‌های دولت برای اجرای کشف حجاب صورت جدی‌تر و رسمی‌تری به خود گرفت. بعد از تعطیلات نوروز آن سال ۳۰ نفر از زنان بدون حجاب و با نظارت و حمایت دولت به خیابان‌ها آمدند.[۱۵] در پی این تظاهرات، دختران دانش‌آموز یکی از مدارس شیراز در جشنی به ورزش ژیمناستیک پرداختند. برخی از روحانیون به برپایی این جشن اعتراض کردند و گروهی از معترضان دستگیر و تبعید شدند.[۱۶]

هیئت مدیره کانون بانوان اکثراً از وابستگان به صاحب‌منصبان سیاسی و همکاران رضاخان در برنامه‌ریزی و اجرای طرح‌های ضد مذهبی بودند. برخی از این افراد عبارتند از: بدرالملوک بامداد، هاجر تربیت، عصمت‌الملوک دولت‌داد، شمس‌الملوک جواهرکلام، تاج‌الملوک حکمت، فخراعظم ارغون و صدیقه دولت‌آبادی.

این افراد قبل از تصویب قانون کشف حجاب با فعالیت‌های مطبوعاتی، شرکت در جمعیت‌های زنان و تأسیس مدارس به سبک جدید، زمینه‌های تغییرات اجتماعی زنان را تدارک دیدند و طرز تفکر خود را نشان دادند. به همین دلیل هم از سوی حکومت و برنامه‌ریزان کشف حجاب به عنوان عناصر مناسب و مؤثر انتخاب شدند و از ابتدای تأسیس کانون تا ۱۷ دی سال ۱۳۱۴ که کشف حجاب رسماً از سوی دولت اعلام شد، با تمام امکانات به تبلیغ در باره کشف حجاب پرداختند.

در هنگام اعلام قانون کشف حجاب قرار شد ابتدا بانوان خاندان سلطنتی و سیاسیون تراز اول کشور این اقدام را عملی کنند، لذا در عمارت دانشسرای عالی پسران مجلسی برگزار شد و همسر و دختران شاه همراه با برخی از همسران رجال سیاسی بدون حجاب شرکت کردند و کشف حجاب با نطق رضاخان رسماً اعلام شد.[۱۷]

پس از این جلسه، بی‌حجابی به یک طبقه یا گروه خاص محدود نماند و برای همه زنان اجباری اعلام گردید و مقاومت و اعتراض جدی مردم را به دنبال داشت. طبق این قانون به مأمورین حکومتی اجازه داده شد برای برداشتن حجاب از سر زنان به اقدامات خشونت‌آمیز هم متوسل شوند.[۱۸]

در باره واکنش مردم و برخوردهای خشن مأمورین با زنان باحجاب داستان‌ها و کتاب‌های بسیاری نوشته شده‌اند. همین مسئله نشان می‌دهد که به‌رغم تبلیغات گسترده رژیم پهلوی و خشونت رضاخان برای اجرای قانون کشف حجاب، بی‌حجابی هرگز به عنوان یک ارزش در بین زنان ایرانی معنا نشد و با زمینه‌های اجتماعی و فرهنگی جامعه دینی ایران فاصله بسیار داشت و تنها زنانی از بی‌حجابی استقبال کردند که تحت تأثیر سبک زندگی غربی و از پیوندهای مذهبی خود به دور بودند.

بی‌حجابی اجباری با چاشنی جشن و سرور!

پس از ۱۷ دی سال ۱۳۱۴، استانداران و رؤسای ادارات در شهرهای مختلف مکلف شدند مهمانی‌ها و جشن‌هایی را به صورت مختلط برگزار و به همراه همسران بی‌حجاب خود در مراسم شرکت کنند.[۱۹] پس از اجرای قانون کشف حجاب، بسیاری از کشورهای غربی پیام‌های تبریکی را برای رضاشاه فرستادند و حمایت خود را از او اعلام کردند.[۲۰]

کمی پس از کشف حجاب، ورود دختران به دانشسرای عالی آزاد اعلام شد و اولین گروه متشکل از ۱۲ نفر دختران طبقات سیاسی خاص وارد دانشسرا شدند.[۲۱] این افراد بعدها رهبری و مدیریت جمعیت‌های زنان را به عهده گرفتند و به عنوان حامیان اصلی سیاست‌های حکومت پهلوی در زمینه فعالیت‌های اجتماعی زنان وارد میدان شدند. این در حالی بود که هنوز متدینین ایران در برابر کشف حجاب مقاومت می‌کردند.

با شروع جنگ جهانی دوم، کشور آلمان به‌سرعت پیشرفت کرد و در عرصه سیاسی جهان تبدیل به ابرقدرت گردید. رضاشاه که سخت تحت تأثیر قدرت‌نمایی هیتلر قرار گرفته بود، به این کشور تمایل پیدا کرد. این گرایش به هیچ‌وجه مورد تأیید روس و انگلیس نبود، لذا در صدد برآمدند رضاشاه را از سلطنت کنار بگذارند. در همین ایام قوای آلمان تا کوه‌های قفقاز پیشروی کرد و سپس نیروهای متفقین به بهانه استفاده از راه‌آهن ایران برای کمک به نیروهای شوروی وارد خاک ایران شدند. در نتیجه اشغال کشور توسط ارتش متفقین، بحران‌های اقتصادی و سیاسی متعددی گریبانگیر مردم ایران شد و نهایتاً رضاشاه با دخالت قدرت‌های غربی، سلطنت را به پسر جوان و بی‌تجربه‌اش محمدرضا پهلوی واگذار کرد. با برکناری رضاخان قانون کشف حجاب اجباری ملغی گردید و زنان مذهبی بار دیگر به حجاب روی آوردند. در اینجا بود که جمعیت‌های زنان بار دیگر نقش مهمی را در پیشبرد اهداف حکومت پهلوی به عهده گرفتند و جمعیت‌هایی چون جمعیت زنان و کانون بانوان با انتشار مقالات در روزنامه‌ها و مجلات سعی کردند مظاهر تجدد را همچنان ترویج کنند. آنان با ارسال نامه و نیز با دیدارهای خصوصی با سیاسیون تلاش کردند موقعیت خود را مستحکم کنند، اما حکومت جدید که هنوز ثبات لازم را به دست نیاورده و مستقر نشده بود، ترجیح می‌داد وارد چنین چالش‌هایی نشود و از چنین تفکراتی حمایت نکند.[۲۲]

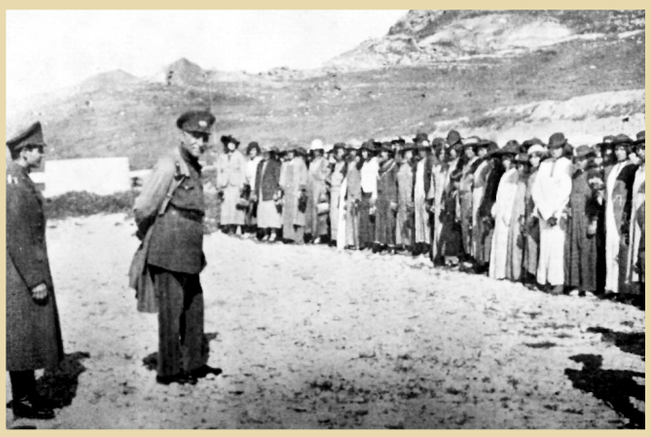

رضاخان در دیدار با برخی زنان عشایر که کشف حجاب کرده‌اند

در سال ۱۳۲۲ بعضی از جمعیت‌های زنان با یکدیگر ائتلاف و سازمان همکاری زنان را تأسیس کردند تا بتوانند با تمرکز و انسجام بیشتری فعالیت کنند.[۲۳]

به این ترتیب در سال‌های اول حکومت محمدرضا پهلوی، جمعیت‌های زنان فقط تلاش کردند موجودیت خود را حفظ کنند.

پس از تحکیم پایه‌های قدرت سیاسی حکومت محمدرضا پهلوی و استقرار آن، این جمعیت‌ها بار دیگر توسط حکومت تقویت گردیدند و به‌ویژه در فاصله سال‌های ۱۳۲۲ تا ۱۳۲۵ انجمن‌های زنان متعددی به اشکال و با عناوین گوناگونی تشکیل شدند. اکثر این نهادها از سوی حکومت و سیاسیون مورد حمایت قرار گرفتند. مؤسسان این جمعیت‌ها پیش از این هم دستی در سیاست داشتند و انگیزه اصلی آنها سوق دادن افکار عمومی به سمت فرهنگ غربی و تغییر سبک زندگی دینی بود.[۲۴] اینها در پوشش ظاهری آگاهی دادن به زنان، انجام امور خیریه به نفع طبقات کم‌درآمد، تشکیل کلاس‌های اکابر برای بالا بردن سطح سواد و امثال آن، اهداف واقعی خود را دنبال می‌کردند.[۲۵]

حمایت حکومت پهلوی از جمعیت‌های زنان به‌خوبی نشان می‌دهد که این جمعیت‌ها کاملاً با سیاست‌های رژیم همسو و همگام بودند، وگرنه به دلیل مخالفت اکثر مردم با اقدامات غرب‌گرایانه آنان، امکان ادامه فعالیت در آن سطح گسترده و وسیع امکان‌پذیر را پیدا نمی‌کردند.

شباهت جمعیت‌های زنان در دوران پهلوی اول و دوم

جمعیت‌های زنان در دوران رضاخان و محمدرضا پهلوی هر چند ظاهراً با هم فرق داشتند، اما اکثراً اهداف یکسانی را دنبال می‌کردند. به همین دلیل هم بود که در مواقع لزوم و زمانی که سیاسیون تشخیص می‌دادند، به‌سرعت با هم ائتلاف می‌کردند.[۲۶]

بررسی تک تک جمعیت‌های زنان به دلیل تعدد بسیار و فقدان اسناد و مدارک مربوط به هر یک از آنها کار ساده‌ای نیست؛ لذا برای روشن کردن پیش‌زمینه‌های اجتماعی و سیاسی برای شکل‌گیری آنها به خلاصه‌ای از عملکرد آنان بسنده می‌کنیم.

یکی از وجوه مشترک اغلب جمعیت‌های زنان برگزاری کلاس‌های اکابر به عنوان بهترین راه نفوذ در طبقات مختلف مردم بود. این جمعیت‌ها با تشکیل کلاس‌های فوق‌برنامه، آموزش خیاطی، آرایش، قلاب‌بافی و... به‌راحتی با اقشار مختلف ارتباط برقرار می‌کردند و به ترویج اندیشه‌های خود می‌پرداختند.

از جمله این جمعیت‌ها می‌توان به جمعیت پرورش کودک (تأسیس سال ۱۳۲۵)، انجمن مبارزه با بی‌سوادی زنان (۱۳۲۵)، انجمن معاونت عمومی زنان شهر تهران (۱۳۲۵)، جمعیت شیر و خورشید سرخ بانوان (۱۳۲۸) اشاره کرد.

بعضی از این جمعیت‌ها در مناطق مختلف شهرها تشکیل می‌شدند و اهداف ظاهری آنها تأمین بهداشت و آبادانی محله‌ها و مناطق مسکونی بود. تشکیل کلاس‌های آموزشی و فعالیت‌های تبلیغاتی در دستور کار این جمعیت‌ها قرار داشت. انجمن کوی یوسف‌آباد و انجمن زنان و دختران نارمک نمونه‌ای از آنها هستند.[۲۷]

بعضی از این جمعیت‌ها از جمله جمعیت راه نو و انجمن بانوان فرهنگی، هدف خود را ارتقای سطح فرهنگی زنان و زمینه فراهم آوردن برای ورود زنان به عرصه‌های مدیریتی و سیاسی عنوان می‌کردند.[۲۸]

تعدادی از این جمعیت‌ها هم با سرمایه‌گذاری کشورهای خارجی تأسیس می‌شدند و با همکاری زنان خارجی در داخل و خارج از کشور فعالیت می‌کردند. از جمله باشگاه بین‌المللی زنان که توسط امریکایی‌ها و ایرانی‌ها تأسیس شد و به اتحادیه بین‌المللی زنان در امریکا وابسته بود و اعضای آن را اکثراً همسران سفیران برخی از کشورها تشکیل می‌دادند.[۲۹]

یکی از عوامل تشکیل جمعیت‌هایی چون جمعیت زنان کارمند و جمعیت دختران دانشجو اشتراکات شغلی و حرفه‌ای و هدف عمومی آنها تأمین حقوق شغلی و تحصیلی و امکانات ویژه آن گروه‌ها بود.[۳۰]

بعضی از این جمعیت‌ها از جمله سازمان زنان طرفدار اعلامیه حقوق بشر با انتخاب عناوین خاصی خود را به سازمان‌های بین‌المللی منتسب می‌کردند و با ایجاد ارتباط با آنها از آنان خط و الگو می‌گرفتند.[۳۱]

مدیریت و سازماندهی این جمعیت‌ها بر اساس الگوبرداری دقیق از کشورهای غربی بود. رؤسای این جمعیت‌ها، با سفر به این کشورها و ایجاد ارتباط با جمعیت‌های زنان، اهداف و برنامه‌های خود را تدوین می‌کردند.[۳۲]

پی‌نوشت‌ها در سرویس گفت‌وگو موجود است.

جمعیت‌های زنان در دوران رضاخان و محمدرضا پهلوی هر چند ظاهراً با هم فرق داشتند، اما اکثراً اهداف یکسانی را دنبال می‌کردند. به همین دلیل هم بود که در مواقع لزوم و زمانی که سیاسیون تشخیص می‌دادند، به‌سرعت با هم ائتلاف می‌کردند

تصویری از اعضای اولیه کانون بانوان در تهران